

ناسیونال رمانتیسیسم، تئوری اقتصاد رانتی و استبداد نفتی!

رسالت ناسیونالیست های خیالباف ایرانی تاریخاً این بوده است که به توده های کارگر و فعالین سیاسی جنبش کارگری، القاء کنند که « سرمایه داری ایران یک سرمایه داری درست و حسابی نیست!! که هر چه ده ها میلیون نفوس طبقه کارگر می کشند، نه از دست سرمایه، که کفاره «رشد ناکافی سرمایه داری»!! « غیبت بورژوازی صنعتی»!!، وابستگی به امپریالیسم»!! « پیرامونی بودن سرمایه داری»!! یا اقتصاد رانتی و رانت خواری است!! عوامفریبان القاء می کنند که ریشه دیکتاتوری، آزادی کشی، گرسنگی، بی دارویی، بی آموزشی، خفقان و حمام خون روزمره مبارزات کارگران در نظام بردگی مزدی نیست. دولت موجود، قدرت سیاسی طبقه سرمایه دار نمی باشد و فراوان حرف های رنگارنگ دیگر که طولانی تر کردن لیست آنها آزاردهنده است. این جماعت ناهمگون، اما متفق القول برای دادن پیام شوم خود، بحث همگونی نکرده اند، راه واحدی نرفته اند و منظر تئوریک متحدالشکلی نداشته اند، اما هر دار و دسته به نوعی، آئین طریقت به جای آورده اند و بار وظیفه را به سرمنزل مقصود رسانده اند!!

عده ای گفته اند که: « در ایران شیوه تولید سرمایه داری ضعیف و توسری خورده است. تولید صنعتی در مقیاس وسیع و همراه با علم و تکنولوژی و فرهنگ و نظام سیاسی حاکم سرمایه داری به وجود نیامده است. مناسبات اجتماعی مسلط از نظر صنعتی و تجاری، فقط دلالی و از لحاظ فرهنگ و سیاست و قوانین اجتماعی، پیشاسرمایه داری است « !!! این عده ناله می کنند که: « ما نفت را کشف نکرده ایم، تکنولوژی کشف نفت نداشته ایم، چاههای نفت را خودمان حفر ننموده ایم و ابزار ویژه آن را با دست خود نساخته ایم، دانش معدن شناسی کشف ما نیست، مته حفاری را از غربی ها خریده ایم، علم مهار فوران گاز و نفت را دیگران به ما یاد داده اند، آنها که نفت را کشف کرده اند شناسنامه و اصل و تبار ایرانی نداشته اند و وقتی که وضع چنین است سرمایه داری هم نداریم و نباید از رشد و تسلط سرمایه داری در کشور صحبت کنیم»!!!

برخی نوشته اند که « بورژوازی صنعتی در اینجا غیبت دارد، سرمایه ها همه در کار تجارتند، سرمایه داران به جای روی نهادن به انباشت عظیم صنعتی طریق رانت خواری و بردن سهم بیشتر در رانت های نفتی پیشه کرده اند. دولت نیز یک دولت رانت خوار و حامی رانت خواران است، به توسعه صنعتی بی علاقه است، به بدبختی های سرمایه داران صنعتی مستضعف توجهی نمی کند. سود کم صاحبان صنایع باعث می شود که از عهده پرداخت دستمزدها برنیایند. سایه مدنیت سرمایه داری بر سر شهروندان کوتاه است. نظم، قانون، دموکراسی، حقوق، فرهنگ و اخلاق سرمایه داری حاکم نیست. و سرانجام وقتی همه این مشکل ها وجود دارد سخن گفتن از سرمایه داری بودن جامعه اشتباهی سترگ است، تا چه رسد بخواهیم ریشه مصائب زندگی کارگران را در سرمایه داری جستجو کنیم

!!!»

خیلی ها هم استدلال می کنند که « سرمایه داری یک نظام عقلانی است، فکر همه مشکلات را می کند. می داند که اگر کارگران بی چیز باشند دست به انقلاب می زنند. به همین خاطر برایشان دستمزدهای بالا و رفاه مناسب و مکفی منظور می دارد. آنان را تشویق می کند تا سندیکا سازند، اتحادیه بر پای دارند، از حق اعتصاب و رجوع به نهادهای قانونی استفاده نمایند. در انتخابات آزاد شرکت کنند، نمایندگانشان را به پارلمان بفرستند. حزب داشته باشند، از همه این مجاری حقوق خود را دنبال کنند، گرد نارضائی ها از چهره بزدایند، منافع سرمایه داران و خود را یک کاسه پندارند و به فکر انقلاب هم نباشند. این گروه به دنبال این استدلال ها اضافه می نمایند که در ایران این چیزها تحقق نیافته است و به همین دلیل سرمایه داری اصلاً در اینجا رشد نکرده است و آنچه هست رانت خواری و دلالی و تجارت پیشگی است»!!!

جماعت چهارم که از همه بالائی ها « محقق تر»، « فرزانه تر» و آکادمیک تر است. دست همه همگان را از پشت بسته است و کیفرخواستی به طول و عرض تاریخ، علیه هر باور هر انسان به سرمایه داری بودن جامعه ایران یا حتی احتمال رشد سرمایه داری در اینجا، صادر کرده است. حرف این جماعت بسیار صریح و زمخت این است که « در ایران اصلاً هیچ زمینه ای برای شکل گیری، توسعه و تسلط هیچ شیوه تولید یا هیچ نوع مناسبات اقتصادی، اجتماعی وجود نداشته است. مام وطن به حکم طبیعت خدادادی خود باردار نطفه مالکیت خصوصی نشده است و چنین جنینی را در زهدان خود نپرورده و متولد نساخته است. فئودالیسم هیچ گاه، در هیچ نقطه این خطه، در هیچ سطحی پدید نیامده است. طبقه فئودال پا به دنیا نگذاشته است. از سرف یا رعیت و دهقان اثری مشاهده نشده

است، تاریخ ایران هیچ زمانی وجود هیچ طبقه ای را در لا به لای اوراق خود ثبت نکرده است، طبقات وجود خارجی و واقعی پیدا نکرده اند و لاجرم مبارزه طبقاتی هیچ موضوعیتی نداشته است. دولت اصلاً دولت طبقات نبوده است. به جای همه اینها فقط حکومت های مستبد وجود داشته اند. هر کسی زرنگ تر و زورگوتر بوده است به قدرت می رسیده و برای خود دولت تشکیل می داده است. دولت ها هر که را می خواسته اند مالکیت، عزت، مکنند و ثروت می بخشیده اند و هر کس را که مطابق میل خویش نمی یافته اند سلب مالکیت می نموده و به خاک سیاه می نشانده اند و بالاخره به عنوان کشف عظیم تاریخی حاصل همه این صغری و کبری ها اینکه در چنین دیاری هیچ امکانی برای هیچ میزان نطفه بندی و شکل گیری شیوه تولید سرمایه داری وجود نداشته است. آنچه در اینجا روئیده و بالیده است فقط یک **استبداد نفتی** است. تاریخ جامعه هم نه تاریخ مبارزه طبقاتی، که فقط تاریخ عروج و افول مستبدان است!!!

نظرات بالا با مضامین و فرمولبندیهای متفاوتی که بیان شد از سالها پیش تا امروز توسط افراد زیادی از جمله مرتضی محیط، کاظم علمداری، محمدعلی کاتوزیان، رحیم زاده اسکویی و خیل همانندان به تفصیل گفته و نوشته شده است. شنیدن حرف های بالا برای خیلی ها یا حداقل برای کسانی که کمترین شناختی از روایت ماتریالیستی تاریخ و مبانی نقد اقتصاد سیاسی مارکس دارند، به طور قطع به هذیان می ماند. اما برای شمار زیادی از انسان ها، از جمله برای نسل حاضر درس خواندگان و دانشجویان خانواده های کارگری ایران بدبختانه چنین نیست. روایت مارکسی تاریخ زندگی بشر و نظام سرمایه داری در همه این یکصد و پنجاه سال، از دسترس طبقه کارگر جهانی دور مانده است، آنچه زیر این نام به ذهن کارگران تزریق شده است، بیش از هر چیز مثنوی وارونه بافی بوده است. عواملی مانند یک قرن شکست جنبش کارگری بین المللی، استیلای سالیان دراز کمونیسم بورژوائی، سونامی توهم پراکنی ها و وارونه انگاری های ذاتی سرمایه، سهمگین ترین اشکال مهندسی افکار و مسخ سازی بورژوازی در همه دوره ها، به ویژه دهه های اخیر، ابعاد مهجور ماندن این روایت و شناخت در جنبش کارگری را موج وار بالا برده است. در چنین وضعی کم بهاء دادن به برد تأثیر تئوری بافی های ابتذال آمیز بالا به ویژه بر روی نسل کنونی طبقه کارگر ایران اشتباهی بزرگ است. واقعیت ها را باید دید، اگر در قرن بیستم نظریات سویزی ها، بتلهایم ها، سمیرامین ها، مندل ها، فرانک ها، باران ها و نوع آنها بود که فکر و ذهن فعالین چپ یا کارگری جهان را معماری می کرد، امروز و مخصوصاً از فروپاشی اردوگاه به این سوی عظیم ترین بخش این معماری ها یکر است توسط نمایندگان فکری رسمی بورژوازی انجام می گیرد. اگر آن روزها کارگر مشتاق یادگیری نقد مارکسی اقتصاد سیاسی در دالان های سیاه تحریفات گروه اول همه چیز را معکوس می یافت، امروز هجوم سرکش تئوری های دسته دوم شوق رجوع به شناخت مارکسی سرمایه را به طور خاص از نسل نوپای در حال مطالعه کارگران می دزدد. این ها حقیقت دارد و همه این حقایق بانگ می زنند که باید تأثیر مخرب نظریه بافی های « کاتوزیان » ها و « علمداری » ها بر افکار عمومی توده های کارگر را جدی گرفت. آنچه برای یک فعال کارگری آگاه آشنا به حرف های مارکس چندش بار و هذیان آلود به نظر می آید برای عده زیادی از همزنجیران طبقه اش در کلاس های درس کشور، حکم متون آموزشی مهندسی افکار را بازی می کند.

به اصل گفتگو باز می گردم، مفصلبندی مشترک همه نظراتی که در شروع مطلب به آن ها اشاره شد، یک چیز است. اینکه آنچه در جامعه ایران توسعه و تسلط یافته است نه سرمایه داری درست و حسابی!! بلکه نوعی « اقتصاد رانتی»!! یا « استبداد نفتی»!! است. ریشه های واقعی این تئوری پردازی ها، خاستگاه اجتماعی و آبخورهای مکتبی آن ها در کجا قرار دارد؟ موضوعی است که حتماً در باره اش صحبت خواهم کرد، اما آنچه که تمامی اجزاء این طیف خود را و استحکامات نظری!! خود را به آن می آویزند، علی الظاهر نقشی است که نفت در اقتصاد ایران بازی می کند. همه این محافل و نمایندگان فکری آن ها چنین القاء می کنند که دیوان محاسبات اقتصاد ایران با نفت شروع می شود و به نفت ختم می گردد!! کل آنچه را بورژوازی « تولید ناخالص داخلی» می نامد دینار به دینار از نفت پدید می آید!! کل درآمدهای دولت از نفت سرچشمه می گیرد!! یا همه ردیف ها و اقلام بودجه دولت را نفت تشکیل می دهد!! همگی صریح یا ضمنی، این اوراد را می بافند که دولتی است و چاههای نفتی و درآمدی زیر نام « رانت» که به طور خدادادی از زمین می جوشد. بیشترش نصیب رانت خواران می گردد و جویباری از آن هم روانه خانه این کارمند و آن کارگر می شود!! در یک کلام این متفکران عالیمقام دانشگاه نشین و سیاستمدار هر چه در این پهندهشت می بینند نفت و فقط نفت است. دولت هم مالک مثنوی چاه نفت است. دیکتاتوری هار عریان پلیسی هم دیکتاتوری سرمایه و بورژوازی نیست بلکه فقط استبداد نفتی است. از کالبدشکافی مباحثات این محافل چیزی سواى این بیرون نمی آید، در بار نقش نفت در چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران، من به مناسبت در جاهای دیگر صحبت نموده ام. در آن نوشته ها توضیح داده ام که درآمدهای نفتی، مقادیر عظیم اضافه ارزشی است که توسط طبقه

کارگر جهانی در حوزه های مختلف و بخش های متفرق دنیای سرمایه داری تولید شده است. این حجم سنگین اضافه ارزش، در روند دورپیمائی سرمایه جهانی، در مبادلات میان سرمایه اجتماعی کشورهای مختلف، با رجوع به قوانین نرخ سود و موقعیت بسیار ویژه انحصاری اوپیک به صورت یک رانت تفاضلی وارد چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران می شود. «درآمدهای نفتی» به هر حال اضافه ارزش است و عظیم ترین بخش آن به صور گوناگون به سرمایه تبدیل می گردد و جزئی از کل سرمایه اجتماعی می شود. این ها نکاتی است که قبلاً به اختصار تشریح شده است و نیازی به بازگویی آن ها نیست. آنچه اینجا مورد نظر است بررسی اجمالی استخوانبندی نظراتی است که مورد اشاره واقع شد، اما پیش از این کار به سراغ میزان صحت و سقم اساس ادعای این طیف می روم. صدر و ذیل حرف این جماعت به نفت ختم می گردد، ببینیم طول و عرض نقش نفت در کل ارزش های تولیدی سالانه درون جامعه چه میزان است. آیا واقعاً آنچنانکه ادعا می گردد، تمامی تار و پود اقتصاد جامعه از نفت تشکیل شده است و همه ساکنان این کشور از سیر تا گرسنه، از استثمارگر تا استثمار شونده، از صاحبان عظیم ترین غول های صنعتی و مالی تا بردگان مزدی حلبی آباد نشین و از دولت تا مالکان خصوصی همه و همه جماعت نفتخواران و رانت خواران هستند!! ببینیم واقعیت چیست و آمارها چه می گویند؟

مطابق گزارش مرکز آمار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۰ خورشیدی کل محصول اجتماعی کار و تولید طبقه کارگر ایران به ۵۰۳۹ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان بالغ شده است. از این رقم ۳۹۸۸۰۰ میلیون تومان آن اضافه ارزش های موسوم به درآمد نفتی بوده است و مابقی ۴۶۴۱۰۰۰ میلیون تومان آن را ارزش های تولید شده در بخش های دیگر تشکیل می داده است. ۵ سال پس از این تاریخ میزان محصول کار سالانه یا «تولید ناخالص داخلی» به ۲۶۵۷۴ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان رسیده است. سهم درآمدهای نفتی این سال ۳۸۶۸ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان و سهم حوزه های دیگر کار و تولید ۲۲۶۸۶ میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان گزارش گردیده است. سال ۱۳۷۹ میزان «تولید ناخالص داخلی» بالغ بر ۶۴۵۸۵ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان بوده است. از این رقم میزان ۱۱۷۶۹ میلیارد و ۹۰۰ میلیون تومان را اضافه ارزش های نفتی و بقیه ۵۲۸۱۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان را اضافه ارزش های تولید شده در حوزه های دیگر تشکیل می داده است.

در سال ۱۳۸۰ کل محصول اجتماعی سالانه به ۷۵۲۹۹ میلیارد و ۹۰۰ میلیون تومان رسیده است. سهم اضافه ارزش نفتی این سال بالغ بر ۱۱۹۷۴ میلیارد و ۱۰۰ میلیون تومان و اضافه ارزش های تولید شده در قلمروهای دیگر تولید و کار ۵۲۸۱۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان برآورد گردیده است. در سال ۱۳۸۱ حاصل جمع «تولید ناخالص داخلی» به رقم ۹۷۵۷۱ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان افزایش یافته است. از این میزان ۱۷۵۳۸ میلیارد تومان را اضافه ارزش های نفتی و مابقی ۸۰۰۳۳ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان را اضافه ارزش های حاصل از استثمار کارگران بخش های دیگر تولید و کار اجتماعی تعیین می کرده است. سال ۱۳۸۲ محصول کار سالانه توده های کارگر به رقم ۱۲۰۴۶۶ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان رسیده است که ۲۲۱۱۹ میلیارد و هفتصد میلیون تومان آن را عایدات نفتی و ۹۸۳۴۶ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومانش را اضافه ارزش های ناشی از استثمار کارگران سایر حوزه ها تشکیل می داده است.

گزارش را کوتاه می کنیم و از سال ۱۳۸۲ به ۸ سال بعد نگاه می اندازیم. در سال ۱۳۹۰ بر اساس مندرجات بودجه دولت احمدی نژاد و مفاد مصوبه آن در مجلس اسلامی سرمایه کل محصول اجتماعی سالانه کار و تولید ۸۳۰۷۱۵ میلیارد تومان بوده است. سهم اضافه ارزش های نفتی این سال ۵۸ هزار میلیارد تومان و سهم اضافه ارزش های حاصل از قلمروهای دیگر کار و تولید ۷۷۳۰۰۰ میلیارد تومان گزارش گردیده است.

« ارزش افزوده فعالیت های اقتصادی بر حسب بخش های عمده اقتصادی » (میلیارد ریال)

شرح	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۷۹	۱۳۸۰	۱۳۸۱	۱۳۸۲	۱۳۸۳
کشاورزی، شکار، جنگل	۷۲۱۷	۳۷۳۸۱	۷۳۱۷۰	۸۰۸۱۵	۱۰۳۸۷۳	۱۲۷۲۱۶	۱۵۳۰۷۶
ماهگیری	۳۲۷	۹۹۲	۱۹۳۳	۲۰۷۰	۲۳۲۸	۲۸۷۸	۳۰۳۱
معادن	۳۹۳۲	۳۸۲۳۴	۱۱۳۸۳۸	۱۱۵۶۴۸	۱۶۹۰۹۳	۲۱۲۷۸۱	۳۱۶۹۱۶

۲۳۴۹۳۶	۱۷۹۷۴۳	۱۴۲۹۶۲	۱۱۷۶۵۹	۹۸۹۵۸	۴۱۸۲۴	۸۳۵۱	صنعت
۳۹۴۴۵	۳۰۸۵۴	۱۹۵۰۲	۱۴۳۶۶	۱۳۵۴۷	۴۵۹۹	۶۸۴	آب، برق، گاز
۵۶۳۸۶	۴۷۴۶۴	۴۷۰۹۵	۳۷۳۷۷	۲۸۲۵۸	۱۶۵۷۸	۳۸۱۶	ساختمان
۱۸۹۵۷۱	۱۴۸۲۵۱	۱۲۵۷۱۶	۱۰۸۴۷۹	۹۰۱۵۵	۳۹۱۲۶	۸۷۷۰	عمده و خرده فروشی ...
۱۳۷۲۷	۱۲۵۱۳	۹۵۵۵	۷۵۲۳	۶۰۷۰	۲۱۲۶	۳۱۱	هتل و رستوران
۱۰۰۲۲۰	۸۲۳۸۷	۶۷۹۷۹	۵۴۱۰۷	۴۴۵۶۱	۱۳۹۴۳	۳۴۴۱	حمل و نقل و انبارداری ...
۴۸۴۲۹	۳۶۳۷۶	۲۶۷۳۶	۱۶۹۷۷	۱۳۱۸۱	۳۰۳۶	۵۵۰	واسطه گری مالی
۱۵۷۲۷۷	۱۳۸۹۴۱	۱۱۳۹۰۷	۸۵۸۹۱	۷۳۱۵۹	۳۳۷۴۲	۵۹۸۷	مستغلات
۸۷۶۵۱	۶۸۱۱۳	۵۳۲۴۴	۴۲۵۹۹	۳۵۹۳۲	۱۵۸۲۲	۳۳۷۹	عمومی، تأمین اجتماعی ...
۴۶۵۴۹	۴۵۲۷۰	۳۷۰۸۴	۲۸۶۴۷	۲۲۴۳۳	۹۰۰۷	۱۵۴۶	آموزش
۵۲۴۲۷	۳۸۵۵۳	۳۱۶۴۳	۲۲۲۳۱	۱۷۳۵۷	۶۷۵۳	۹۰۴	بهداشت و مددکاری
۱۵۵۵۹	۱۱۶۸۲	۹۸۸۸	۸۶۹۲	۶۶۷۳	۲۳۵۸	۴۶۸	سایر خدمات عمومی
۱۵۱۴۱۹۰	۱۱۸۳۰۲۲	۹۶۰۶۰۳	۷۴۳۰۴۰	۶۳۹۲۲۶	۲۶۵۵۱۰	۴۹۵۹۳	جمع
۳۲۲۰۱	۲۱۶۴۳	۱۵۱۱۴	۹۹۵۹	۶۶۲۹	۲۳۸	۸۰۵	خالص مالیات واردات
۳۳۴۹۰	۲۲۶۸۶	۱۷۰۳۰	۱۲۲۹۱	۸۴۸۸	۲۱۱۰	۹۵۲	مالیات واردات
- ۱۲۸۹	- ۱۰۴۳	- ۱۹۱۶	- ۲۳۳۲	- ۱۸۵۹	- ۲۸۷۲	- ۱۴۷	پارانه واردات
۱۵۴۶۳۹۰	۱۲۰۴۶۶۵	۹۷۵۷۱۸	۷۵۲۹۹۹	۶۴۵۸۵۵	۲۶۵۷۴۸	۵۰۳۹۸	محصول ناخالص داخلی (قیمت بازار)
-----	۹۸۳۴۶۸	۸۰۰۳۳۸	۶۳۳۲۵۸	۵۲۸۱۵۶	۲۲۶۸۶۲	۴۶۴۱۰	محصول ناخالص داخلی بدون نفت (قیمت بازار)

سالنامه آماری کشور ۱۳۸۴، حساب های ملی

نگاهی به جدول بالا و داده هائی که پیش تر ارائه شد نشان می دهد که نسبت اضافه ارزش های نفتی به کل محصول اجتماعی سالانه یا «تولید ناخالص ملی» در دو دهه اخیر برای سال های ۱۳۷۰، ۱۳۷۵، ۱۳۷۹، ۱۳۸۱، ۱۳۸۰، ۱۳۸۲ و بالاخره ۱۳۹۰ به ترتیب کمتر از ۸٪، حدود ۱۴٪، کمتر از ۱۸٪، نزدیک به ۱۵٪، اندکی بیش از ۱۷٪، حدود ۱۸٪ و بالاخره کمتر از ۷٪ بوده است. منحنی این نسبت در رابطه با دوره های قبل از این تاریخ و حتی پیش از دهه ۴۰ نیز کم و بیش مصداق دارد. «محمد علی کاتوزیان» سرسخت ترین پرچمدار ثنوری «استبداد نفتی» در کتاب خود موسوم به «اقتصاد سیاسی ایران» و در بررسی وضعیت تولید ناخالص داخلی سال های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ این رقم را به نقل از اسناد بانک مرکزی ایران حدود ۱۱٪ گزارش نموده است. نکات دیگری در همین جا قابل یادآوری است. بر پایه داده های مذکور، در فاصله زمانی میان سال های ۷۹ تا ۱۳۸۲ ما شاهد بالاترین و بی سابقه ترین سیر صعودی نسبت اضافه ارزش های نفتی در قیاس با کل محصول اجتماعی سالانه می باشیم. ارقامی بین ۱۵ تا ۱۸ درصد که به هیچ وجه قابل تعمیم به دوره های دیگر نیستند. علت این سیر تصاعدی جهش گونه نسبت ها، افزایش تاریخاً شگفت آور بهای نفت از ۹ دلار در دهه ۷۰ به ۱۵۰ دلار در نیمه اول و بخشی از نیمه دوم دهه ۸۰ است. اگر از این سال ها به عنوان یک برهه زمانی کاملاً استثنائی چشم پوشیم - کاری که به لحاظ دقت آماری باید انجام داد - آنگاه برای تعیین نقش واقعی اضافه ارزش های نفتی در کل اضافه ارزش سالانه تولید شده توسط طبقه کارگر ایران با ارقامی حول محور ۸ تا ۹ درصد سر و کار خواهیم داشت.

هدف این بحث به هیچ وجه پرده انداختن بر روی تأثیر بارز درآمدهای حاصل از فروش نفت بر روی چرخه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران نیست. آنچه مطمح نظر است، نشان دادن بی پایگی جنجال ها یا عوامفریبی هائی است که توسط محافل راست و چپ ناسیونالیستی با هدف مترادف ساختن سرمایه داری ایران با چند چاه نفت و کل کار و تولید شبانه روزی چند ده میلیون نفوس طبقه کارگر ایران با پول ناشی از فروش نفت صورت می گیرد. موضوع را بیشتر بکاوییم. در همین جدول آماری دولت اسلامی، مشاهده

می کنیم که اضافه ارزش تولید شده در بخش های صنعت و معدن در سال ۱۳۷۰ معادل با ۱۲۱۸۳ میلیارد ریال، سال ۱۳۷۵ حدود ۸۰۰۵۸ میلیارد ریال، سال ۱۳۸۰ کمی بیشتر از ۲۳۳۳۰۷ میلیارد، سال ۱۳۸۱ بالغ بر ۳۱۲۰۵۵ میلیارد و سال ۱۳۸۲ افزون بر ۳۹۲۵۲۴ میلیارد ریال است. سهم نفت در این ارقام به ترتیب ۳۹۸۸ میلیارد، ۳۸۶۸۸ میلیارد، ۱۱۹۷۴۰ میلیارد، ۱۷۵۳۸۰ میلیارد و ۲۲۱۱۹۷ میلیارد ریال برآورد گردیده است. با این حساب حتی در همین قلمرو ویژه صنعت و معادن باز هم کل اضافه ارزش های نفتی در سال های یاد شده نسبتهایی کمی بیش از ۳۰٪ کمتر از ۴۸٪ حدود ۵۰٪ و در نقطه اوج و کاملاً استثنائی افزایش درآمدهای نفتی به دلیل بالا رفتن بسیار بی سابقه بهای نفت به ۵۵٪ می رسیده است.

مطابق ارقام منتشر شده از سوی مرکز آمار رژیم، اضافه ارزش های تولید شده در حوزه های مختلف صنعت مشتمل بر واحدهای تولیدی، بخش ساختمان، آب و برق و معادن غیرنفتی در طول دو دهه گذشته، به طور متوسط چیزی میان ۲۶ تا ۳۰٪ کل محصول اجتماعی سالانه را تشکیل می دهد. به طور مثال در سال ۱۳۷۰، تولیدات مراکز صنعتی بالغ بر ۱۷ درصد، آب و برق کمتر از ۲٪ و بخش ساختمان ۸٪ را به خود اختصاص می داده است. این ارقام برای سال ۷۵، به طور تقریبی ۱۶٪ کمتر از ۲٪ و نزدیک به ۶٪ گزارش شده است که حاصل جمع آن ها به ۲۸٪ می رسیده است. سال ۱۳۷۹ رقم اخیر تا سطح ۳۰٪ در قلمروهای صنعتی مذکور افزایش یافته و در سال ۸۳ نیز همین نسبت را احراز می کرده است. اگر به ترکیب محصول اجتماعی سالانه برخی از پیشرفته ترین جوامع صنعتی دنیا نگاهی بیاندازیم، مشاهده می کنیم که سهم اضافه ارزش های تولید شده در این بخش ها با آنچه در مورد ایران دیدیم، قابل مقایسه است جدول زیر چگونگی این ترکیب و نسبت ها را در رابطه با «تولید ناخالص داخلی» جامعه سوئد خاطر نشان می سازد.

سال	کشاورزی، جنگل و	صنایع	خدمات	خدمات عمومی
۱۹۲۰	۲۲٪	۳۵٪	۳۸٪	۵٪
۱۹۶۰	۸٪	۴۶٪	۳۶٪	۱۰٪
۲۰۰۰	۲٪	۲۸٪	۴۷٪	۲۳٪

سالنامه آماری سوئد، سال ۲۰۰۰

هدف از این قیاس نادیده گرفتن پاره ای تفاوت های مربوط به موقعیت سرمایه اجتماعی دو کشور و به ویژه مکان آن ها در تقسیم کار جهانی سرمایه داری نیست. نکته مورد تأکید همان گونه که قبلاً هم گفتیم پرده برداشتن از حجم عظیم جنجالهای عوامفریبانه ای است که بورژوازی ناسیونال رمانتیسیست ایرانی در باره اقتصاد رانتی، استبداد نفتی، نفی واقعیت تسلط جامع الاطراف دهه های متمادی شیوه تولید سرمایه داری در ایران راه انداخته است. کمپینی ارتجاعی که به تمامی سیاه بازی ها روی می نهد تا به ۵۰ میلیون نفوس توده های کارگر ایران القاء کند که ریشه دردهای آنان نه در وجود سرمایه، بلکه در کمبود رشد صنعتی است!! دنیای ارزش ها و اضافه ارزش ها و سرمایه ها در اینجا نه حاصل کار و استنثار طبقه کارگر بلکه فقط نفت و «رانت» های نفتی است!! داده های بالا می گویند که حتی در کشور سوئد به عنوان یکی از پیشرفته ترین جوامع صنعتی جهان نیز میزان نقش اضافه ارزشهای تولید شده در حوزه صنعت نسبت به کل اضافه ارزشها چیزی شبیه ایران است. پیداست که تولید ناخالص سرانه در سوئد چهار برابر ایران است، یا سطح مزدها، شرائط کار و رفاه کارگران در آنجا در پاره ای موارد قابل قیاس با وضعیت توده های کارگر در جهنم گند و خون و وحشت سرمایه داری ایران نمی باشد. بحث بر سر این است که دستمزد افزون تر یا رفاه بیشتر کارگر سوئدی ربطی به سطح بالاتر توسعه صنعتی، بهره وری کار یا سایر مشخصات سرمایه اجتماعی این کشور ندارد، درست به همان گونه که بهای وحشتناک نازل نیروی کار و زندگی ماوراء جهنمی کارگر ایرانی نیز ناشی از بهره وری پائین کار یا «کمبود توسعه صنعتی» جامعه محل سکونتش نیست. کارگر سوئدی اگر با تحمل تمامی شبیخون های بدون انقطاع سرمایه، باز هم نان خوردنی دارد، نه از برکت صنعت غول آسای کشور که حاصل پیکار گذشته های دور وی و همزمانش علیه سرمایه است. فروماندگی، گرسنگی و فقر کارگر ایرانی نیز نه ناشی از

صنعت نازل و تکنیک نامدرن جامعه که محصول دیکتاتوری درنده سرمایه، موقعیت فرسوده پیکار طبقاتی او و بلاهائی است که از سوی رفرمیسم راست و چپ و ناسیونالیست های خالق تئوری های اقتصاد رانتی و استبداد نفتی بر سرش فرو باریده است.

سرمایه داری ایران در همین موقعیت حاضر یک جمعیت عظیم چند ده میلیونی کارگر را در بدترین شرائط، با بیشترین شدت و ارزان ترین بهای نیروی کار استثمار می کند. محصول اجتماعی سالانه این توده وسیع کارگر، بر اساس آخرین گزارش صندوق جهانی پول مرز ۸۳۱ میلیارد دلار را پشت سر نهاده است. این رقم در ۳۰ سال پیش حدود ۱۱۴ میلیارد دلار بوده است و به این ترتیب یک رشد هفت و سه دهم (۷،۳) برابری را منعکس می سازد. همین گزارش میزان کل محصول اجتماعی سالانه جهان را در سال ۱۹۷۹ بالغ بر ۱۱۳۰۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۹ حدود ۷۰۷۰۰ میلیارد دلار اعلام داشته است. افزایشی که از یک نرخ رشد شش و سه دهم (۶،۳) درصدی حکایت می کند. مقایسه نرخ رندها نشان می دهد که درجه افزایش سطح محصول اجتماعی کار و تولید سالانه طبقه کارگر ایران حتی از متوسط نرخ این افزایش در سطح جهانی به صورت بسیار چشمگیری (حدود یک برابر) بالاتر بوده است.

صندوق بین المللی پول اضافه می کند که سهم «تولید ناخالص داخلی» ایران در تولید ناخالص جهانی در همین مدت از حدود یک و شش هزارم درصد (۱،۰۰۶) به یک و صد و هفتاد و سه هزارم درصد (۱،۱۷۳) تغییر نموده است. همه این جا به جایی ها افزایش افسانه ای سال به سال محصول اجتماعی کار و تولید طبقه کارگر ایران و دنیای اضافه ارزش ها و سرمایه های تولید شده توسط دهها میلیون کارگر را به نمایش می گذارد. بورژوازی ناسیونال رمانتیسیست ایرانی این داده ها و اقلام را می بیند اما زیر آوار همه این آمارها باز هم فریاد سر می دهد که در اینجا اصلاً چیزی به نام سرمایه داری از زهدان تاریخ متولد نشده است!! بورژوازی صنعتی ناپیداست!!! و آنچه وجود دارد «اقتصاد رانتی» و «استبداد نفتی» است!! گزارش صندوق جهانی پول باز هم اضافه می کند که سرمایه داری ایران در میان کل ممالک عضو این صندوق رتبه هجدهم را احراز کرده است و به لحاظ حجم محصول اجتماعی سالانه، از جوامعی مانند هلند و سوئد پیشی گرفته است.

به دنبال توضیحات بالا مهمترین سؤال این خواهد بود که چرا به رغم همه این شواهد بانیان تئوریهای «اقتصاد رانتی» و «استبداد نفتی» یا نظریه های مشابه باز هم با سرسختی هر چه بیشتر بر درستی پندارهای خویش اصرار می ورزند؟ چرا زمین و آسمان را به هم می بافند تا اساس سرمایه داری بودن و تسلط دهه های متمدنی شیوه تولید سرمایه داری بر جامعه را در پرده ابهام گشند. چند سطر پائین تر، به این پاسخ خواهیم پرداخت اما پیش از آن باید نکته ای را توضیح داد. این انکار، سیره، سنت و روال فکر کل بورژوازی نیست. بخش غالب این طبقه، نه فقط کمترین علاقه ای به چنین کاری ندارد، که تمامی قدرت عظیم طبقاتی و زرادخانه های فکری، سیاسی، فرهنگی، آموزشی و تسلیحاتی خود را هم برای اثبات حقانیت تسلط سرمایه داری به کار می گیرد. اصرار بر این انکار بیان اندیشوار موقعیت لایه بسیار نازک متزلزلی از بورژوازی بین المللی در دوره معینی از تاریخ توسعه جهانی سرمایه داری، و به طور دقیق تر دوره شروع گسترش شرائط امپریالیستی این شیوه تولید بوده است. در این برهه تاریخی است که قشری از بورژوازی جوامع حوزه صدور سرمایه، سرازیر شدن سیل وار سرمایه تراست های مالی و صنعتی امپریالیستی به بازار داخلی جامعه خویش را به راحتی بر نمی تابد، وقوع این رویداد را تعرضی به شرائط انباشت، ارزش افزائی و خودگستری سرمایه های کوچک خود می بیند. طیف نمایندگان فکری این لایه می کوشند تا اتوپی مقاومت در مقابل شکل امپریالیستی استقرار پایه های عمومی انباشت و امکان «رشد آزاد و مستقل» یا نوع پیشین اروپائی را در وجود خویش زنده نگه دارند!! برای پوشاندن جامه عمل به این مقاومت اتوپییک به همه راهها توسل می جویند. وسیع ترین بخش این طیف ظهور قطب سرمایه داری دولتی اردوگاه را مغتنم می شمارد، بستن دخیل به آن و افراشتن بیرق جعلی کمونیسم را راهی برای به صف کردن توده های کارگر در پشت سر اتوپیای خویش و دادخواهی از شرکای طبقاتی زورگو می بیند. محافل آکادمیک دیگری از این طیف، راه تحقق رؤیای خود را در آویختن به آبخورهای فکری دیگر کنکاش می نمایند. در این میان یک چیز به صورت مفصلبندی نظری و عقیدتی مشترک عناصری از این مجموعه، به گونه ای زمخت و پرقوام باقی می ماند. این باور که باید سرمایه داری شدن جامعه را به زیر تیغ انکار برد!! باید به کارگران القاء کرد که جهنم استثمار، ستم و توحشی که در آن می سوزند سرمایه داری نیست. نظام بردگی مزدی را باید حتماً تطهیر کرد و توده های کارگر را به هر شکل و با همه ترفندبازی ها فریب داد که سرمایه داری خوب و انسانی است. جامعه موجود سرمایه داری نیست و باید بشود!! باید به سرمایه

داران سینه چاک «صنعت ملی» ایمان آورد و تا آخر تاریخ در رکاب آن ها برای سرمایه داری شدن جامعه تلاش و جانپازی کرد!! باید طوق استثمار، بربریت، فقر، گرسنگی و حمام خون نظام بردگی مزدی را هر چه آهنین تر بر کرده خود و نسل های آتی خود محکم ساخت تا از این طریق جامعه روزی سرمایه داری گردد!!! نمایندگان فکری این قشر بورژوازی در دل شرائط تاریخی معینی که گفتیم، در نیمه اول قرن بیستم چنین می پنداشتند، می گفتند و انجام می دادند. با گذشت زمان این طیف شکست و شکسته تر شد و هر بخش برای خود قبله و الگوی جدیدی جست. کاتوزیان ها، علمداری ها، محیط ها و خیل کثیر همانندان بیش از همه همپیوندان بر باور خود استوار باقی ماندند. دیکتاتوری هار سرمایه داری و عواملی مانند، شکستهای متوالی دامنگیر جنبش کارگری، اپوزیسیون نمائی گروهائی از بورژوازی در مقابل رقبای حکومتی، نقش بازی فرمیسیم چپ، تلاش اپوزیسیون های رفرمیستی برای وصله، پینه کردن بربریت سرمایه داری به اشکال تولیدی پیشین و تطهیر سرمایه داری، فروپاشی اردوگاه سرمایه دولتی آویزان به نام جعلی «کمونیسم» و سوء استفاده سراسری بورژوازی بین المللی برای معرفی سرمایه داری به عنوان پایان تاریخ، به ماندگاری عوامفریبی های این جماعت کمک نمود. به یمن همه این عوامل نامیمون است که امروز آن ها می کوشند تا در میان میراث داران شکست های فاجعه بار جنبش کارگری به ویژه نسل نوپای گسسته از تجارب پیشین این جنبش برای حرف های خود مستمعینی دست و پا کنند.

با این توضیح به سراغ سؤال مطرح شده در بالا برویم. این پرسش که چرا بانیان تئوری های اقتصاد رانتی و استبداد نفتی به رغم تمامی شواهد و توضیحاتی که آوردیم باز هم بر درستی حرف های نادرست خویش اصرار می ورزند. واقعیت این است که نظرمداران بورژوا حتی زمانی که همه شیارهای مغز خود را آرشیو آثار مارکس می سازند باز هم با سر سرمایه به جهان نگاه می اندازند. این را در تمامی تار و پود حرف ها و استدلال ها و پژوهش های آنان می توان با بیشترین وضوح رؤیت کرد. از جمله:

۱. سرمایه برای آن ها نه یک رابطه اجتماعی، نه رابطه خرید و فروش نیروی کار یا تولید اضافه ارزش که مثنی اشیاء است. برای اینکه به سرمایه داری بودن جامعه ای معترف گردند باید کران تا کران دیارش را ملامال از جنرال موتورزها، فوردها، بنزها، میتسوبیسی ها، میکروسوفت ها و وال استریت ها ببینند. آن ها به این نیز اکتفاء نمی کنند. بسیار مصرند که همه این صنایع و تراست های مالی حتماً بومی باشند، تاریخ تولد و زادگاه مالکانشان قطعاً خورشیدی و سرزمین آباء و اجدادی باشد. هیچ وسائل نیم ساخته محصول کار کارگران هیچ کجای دیگر دنیا در چرخه تولید آن ها به مصرف نرسد، مرتکب خطای مونتاز قطعات وارداتی نشوند. دانش اولیه اختراع، اکتشاف و تولید تکنولوژی مورد استفاده نیز ارثیه شفاف و به ثبت رسیده نیاکان ملی باشد و فراوان شروط این نوعی دیگر که در نوشته های برخی از آنان به صورت بسیار ابتدال آمیزی موج می زند. سرمایه در نگاه اینان با شمار برج های بانک ها، تعداد تراست های صنعتی و نرخ رشد اقتصادی سالانه خصلت نما می گردد. در اینکه شرکتهای غول پیکر صنعتی یا بنگاههای اختاپوسی مالی، نماد عالی انباشت سرمایه اند، توضیح واضح است نکته اساسی آن است که اینها همه اشکال تبلور و جلوه های تعیین سرمایه هستند. سرمایه رابطه خرید و فروش نیروی کار است. وقتی که نیروی کار جامعه کالا است. هنگامی که توده های عظیم انسانی فوج فوج و سیل وار از شرائط کار خویش جدا شده اند. زمانی که فروش نیروی کار به مثابه یک کالا، تنها ممر ارتزاق جمعیت کثیر انسان ها را تعیین می کند، هنگامی که وسائل تولید و ابزار کار در وسیع ترین سطح سرمایه است. وقتی که این تحولات روی داده است، جامعه آماج این تحولات، بدون هیچ اگر و اما، به تمام و کمال جامعه ای سرمایه داری است. حادثه ای که دهه های متمادی و طولانی است در ایران و در سراسر کره ارض روی داده است. در چنین وضعی خیره شدن به عواملی مانند توازن نامطلوب تجارت خارجی و تبدیل آن به سنگر انکار تسلط سرمایه داری سناریوی علم ستیز چندش باری است که فقط با موازین عقلی ناسیونال رمانتیسیسم بورژوازی جور خواهد بود. نیاز به گفتن نیست که فرایند خرید و فروش نیروی کار، فرایند تولید سرمایه در عظیم ترین حجم ممکن، رشد انباشت صنعتی، افزایش حداکثر بارآوری کار، توسل حداکثر به شکل نسبی اضافه ارزش، تمرکز هر چه عالی تر سرمایه، تدارک افزایش توان رقابت، برنامه ریزی توسعه دانش های بشری و به کارگیری دستاوردهایش در تولید هر چه بیشتر سود و همه اینها است. رابطه خرید و فروش نیروی کار الزماً همه این حلقه ها و حوزه ها را با خود همراه دارد. اما اینکه سرمایه اجتماعی هر کشوری در پاره ای از این حوزه ها تا کجا به پیش تازد و در قیاس با جوامع دیگر چه موقعیتی احراز کند موضوعی است که توسط مؤلفه های متنوع و گرایشات درونی سرمایه در سطح جهانی تعیین می گردد. هیچ چیز ضدعلمی تر و مبتذل

تر از این نیست که ما آنچه را خصلت نمای واقعی شیوه تولید سرمایه داری است به طور کامل قلم بگیریم و طول و عرض این یا آن عامل تبعی را پیشفرض سرمایه داری شدن یا نشدن یک جامعه قرار دهیم. از این بدتر، سقوط به ورطه گفتمانی است که به حکم آن، بدون احساس هیچ نیاز به کالبدشکافی روند کار و مناسبات اجتماعی جامعه معین، از پیش بر تسلط سالیان دراز سرمایه داری در آن جامعه، حتی بر هر میزان انکشاف کاپیتالیستی آن، خط انکار بکشیم. محمدعلی کاتوزیان دقیقاً همین کار را می کند. او در همان کتابی که پیش تر گفتم شالوده تحقیق خود پیرامون اقتصاد سیاسی ایران را یکر است بر نفی سرمایه داری بودن جامعه قرار می دهد، برای این کار هیچ احتیاجی به شناخت شیوه تولید سرمایه داری، شاخص اساسی خصلت نمای این شیوه تولید، انکشاف یا عدم انکشاف رابطه خرید و فروش نیروی کار در اینجا، فراز و فرود واقعی این انکشاف و مسائلی مانند این ها نمی بیند. از نظر وی متولد نشدن سرمایه داری در ایران مقرر حتمی است و آنچه باید کاوش گردد، فقط زمینه های تاریخی این متولد نشدن است!! کاتوزیان در مقدمه کتاب یاد شده، خطوط کلی تئوری خویش را به اختصار این گونه بیان می کند،

« در ایران فنودالیسم اروپائی هرگز پدید نیامده است، سلب و تفویض مالکیت زمین در دست دولت بوده است، طبقه اریستوکرات صاحب ملک شانس ظهور نیافته است. دولت هیچ طبقه ای را نمایندگی نمی کرده است و در فوق همه طبقات قرار داشته است، قانون هیچ موضوعیتی نمی یافته است و بالاخره در چنین سرزمینی امکان شکل گیری و رشد سرمایه داری هم وجود نداشته است» (ص ۷ مقدمه، نقل به تلخیص)

شبهه همین حرف ها را کاظم علمداری در کتاب خویش زیر نام « چرا سرمایه داری در ایران رشد نکرد» به این شکل فرموله می کند. « در غرب رشد زمینه های اجتماعی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی عرصه فعالیت اقتصادی را هم باز هم گسترده تر کرد در حالی که در ایران عدم تغییر ساختار اقتصاد پیشاسرمایه داری و عدم تحول آن به سرمایه داری هر گونه تلاش در حوزه های سیاسی و اجتماعی را با شکست مواجه ساخت » (ص ۲۵۵)

برای لحظه ای فرض کنیم که صغری و کبراهای کاملاً نادرست چیده شده از سوی کاتوزیان همگی درست باشند!! همه این تصورات باطل را قبول کنیم که در این جا هیچ مناسبات برده داری و فنودالی پا به عرصه وجود ننهاده است!! با فرض قبول همه این احکام بی پایه، تازه دو پرسش اساسی پیش روی کاتوزیان قرار می گیرد. نخست اینکه اگر این جامعه از نیمه دوم قرن نوزدهم پویه انکشاف سرمایه داری را آغاز کرده است، اگر این روند در شصت سال پیش به فرجام خود رسیده است، اگر شش دهه تمام است که شیوه تولید مسلط بر جامعه، تولید سرمایه داری است، اگر ۵۰ میلیون نفوس انسانی از کل جمعیت ۷۰ میلیونی جامعه را فروشندگان نیروی کار تشکیل می دهند. اگر همه این ها واقعیت دارد چرا باید تاریخ دو هزار و پانصد ساله کشور را حفاری کرد تا از لا به لای حفاری ها سنگنبشته هائی برای انکار سرمایه داری شدن جامعه پیدا کرد؟! اگر سرمایه داری بودن این جامعه مورد انکار است چرا افاضل دانشگاهی انکارنویس، برای اثبات ادعای خود، به جای چرخیدن در هزاره های گذشته تاریخ، هیچ کلامی پیرامون دلایل مسلط نبودن رابطه خرید و فروش نیروی کار!! یا نبود ۵۰ میلیون میلیون نفوس بردگان مزدی بر قلم نمی رانند!! تسلط رابطه کار مزدی، تسلط شیوه تولید سرمایه داری است، ناسیونال رمانتیسیست ها اگر تعریف دیگری دارند چرا آن را پنهان می کنند؟ اگر قبول دارند و همزمان در باره تسلط جامع الاطراف ۶۰ ساله این رابطه در جامعه ایران شک دارند، چرا این تردید را در رساله های خود مدلل نمی نمایند، اگر هیچ کدام این ها نیست چرا تاریخ را تحریف می کنند تا آنچه را که هوس کرده اند لباس مصادره به مطلوب ببوشانند؟!!!

به پرسش دوم بپردازم. باز هم پایه پندار را بر این قرار دهیم که همه مفروضات غلط کسانی مانند کاتوزیان و علمداری درست باشد. در اینجا نه از فنودالیسم خبری بوده است و نه برده داری وجود داشته است!! نه طبقه ای شکل گرفته و نه دولت طبقاتی پدید آمده است!! بسیار خوب! چرا چنین جامعه ای حتی با همین ویژگی های من درآوردی این دانشوران، نمی تواند سرمایه داری گردد!!! مگر نه این است که کاپیتالیسم سیستمی جهانی است. مگر نه این است که شیوه تولید سرمایه داری از قرن هجدهم بازاری در مقیاس جهانی پدید آورده است. مگر نه این است که از اواخر قرن نوزدهم به بعد سرتاسر کره زمین حوزه پیش ریز سرمایه های متمرکز تراست ها و کارتل های غول پیکر غربی شده است. در کجای دانش اقتصاد سیاسی یا نقد رادیکال ماتریالیستی اقتصاد بورژوائی گفته شده است که سرمایه داری یک جامعه باید حتماً و قطعاً محصول توسعه مستقیم مانوفاکتورهای بومی عمق محلات آن جامعه باشد!! تولید

سرمایه داری در مقیاس تاریخی و جهانی، مرحله ای به نام « انباشت بدوی» را پشت سر نهاده است. این فاز در پاره ای از کشورها، در تداوم یک دوره طولانی توسعه اقتصاد کالائی و تشکیل بازار داخلی، با فراهم شدن شرائط انباشت و امکان تبدیل سرمایه های تجاری عصر پیشاسرمایه داری به سرمایه صنعتی و بالاخره ظهور دو قطب سرمایه و نیروی کار آزاد آغاز گردید. با جهانی شدن سرمایه داری وقوع پاره ای تغییرات در چگونگی طی این فاز برای وسیع ترین بخش دنیا گریزناپذیر بود. در این دوره و برای جوامع این بخش جهان، نه فقط نیازی به تحقق روند مذکور به شیوه سابق وجود نداشت که اساساً وقوع آن غیرممکن نیز بود. به جای اینکه تراکم سرمایه های تجاری تشکیل شده در بطن اقتصاد کالائی، قطب سرمایه را در مقابل نیروی کار آزاد و خلع ید شده قرار دهد، سیل سرمایه های الحاقی و اضافی تولید شده در کشورهای پیشرفته این نقش را به دوش می کشید. دورچرخ بی مهار و فراگیر سرمایه جهانی بود که پروسه خلع ید مالکیت های خرد این جوامع را به پیش می راند و پایه های عمومی انباشت سرمایه و توسعه سرمایه داری را می گسترد. در چنین شرائطی هیچ معلوم نیست که چرا باید صورت بندی های اقتصادی دوره های پیشین یک جامعه را ملاک نفی و اثبات انکشاف یا تسلط سرمایه داری در این یا آن جامعه معین قرار دهیم؟!!

۲. بورژوازی به هر قالب مسلکی که بیاویزد، حتی زمانی که خود را یگانه شارح محقق نقد مارکسی اقتصاد سیاسی سرمایه داری و « خالص ترین» مارکسیست!! تاریخ معرفی می کند، به طور قطع با قبول مقوله « ارزش اضافی» معضل پایه ای دارد. اینکه چه می گویند نباید هیچ کارگری را بفریبید. مسأله اساسی این است که چه انجام می دهد و کدام حرفها را پراتیک می کند. سخت است باور کرد که به طور مثال مرتضی محیط نظریه ارزش اضافی مارکس را در عمل انکار می کند، اما عمق نظریات، تحلیل ها و راهبردهای وی یا هر کدام از ناسیونال رمانتیسیست های بورژوا را که بشکافیم اسرار زیادی در دل آنها نهان می بینیم. آنجا به روشنی می یابیم که در منظر آنان بخش متغیر سرمایه نیست که سرچشمه تولید کل اضافه ارزش ها و سرمایه هاست. بلکه سرمایه مستقل از جزء ثابت یا متغیر آن است که ارزش افزا است!!! در جامعه روز ایران حدود ۲۰ میلیون کارگر به وخیم ترین و کشنده ترین شکلی استثمار می گردند. اکثریت قریب به اتفاق این ۲۰ میلیون، نه یک شیفت که دو شیفت و گاه بیشتر کار می کنند، حتی آن بخش از نیروی کار که بیکار محسوب می شود، برای زنده ماندن خود مجبور است به هر سیاق و تحت هر شرائطی ساعات طولانی در حاشیه خیابان ها، در درون خانه ها و در هر کجا که ممکن باشد، نیروی کارش را به معرض بیع و شری بگذارد. همه این ها کار می کنند، استثمار می شوند، به طور مستقیم اضافه ارزش تولید می کنند و یا در جریان مبادله نیروی کار با بخش غیرمولد سرمایه اجتماعی به صورت غیرمستقیم به ازدیاد هر چه بیشتر اضافه ارزش ها کمک می رسانند. مسأله به همین جا ختم نمی شود. چندین میلیون زنان خانواده های کارگری هر شبانه روز دو شیفت یا بیشتر در عمق آلودگی های مسکونی خود از طریق کارهایی مانند تهیه پوشاک، انواع بسته بندی ها، قالی بافی و فعالیت های مشابه بر کوه رفیع اضافه ارزش های صاحبان سرمایه می افزایند، با کار خانگی رایگان خود و بذل این کار به پرورش ارتش نیروی کار و نگهداری سالمندان یا معلولان شرائط استثمار توحش بار سرمایه، هر سال هزاران میلیارد تومان از هزینه های بازتولید سرمایه اجتماعی می کاهند و به همان میزان بر سود سرمایه ها می افزایند. اقلام سهمگین، اضافه ارزش های ناشی از استثمار کودکان خردسال را هم اضافه کنید. حال به سراغ رساله های ناسیونال رمانتیسیست های بورژوا بروید. سرتاسر آثار این قوم را اگر نگاه کنیم هیچ کلامی از حجم عظیم کهکشانی این ارزش ها و اضافه ارزش ها به میان نیست. هر چه دیده می شود رانت است!! کلمه ای هم نمی گویند که حتی همان رانت تفاضلی مورد نظر آنان سوای اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه کارگر ایران و جهان هیچ چیز دیگر نیست. همه این ها پیشکش!! نکته اصلی را بگویم. این نکته که ناسیونال رمانتیسیستها اضافه ارزش را نه حاصل استثمار کارگر که زاد و ولد بخش ثابت سرمایه می دانند. این جماعت استثمار وحشیانه ده ها میلیون کارگر ایرانی را می بینند و در همان حال فریاد می زنند که نماد واقعی سرمایه داری، کشورهای اروپائی و امریکائی هستند و ایران چنین نیست!! چرا چنین می گویند و به راستی چه چیز جامعه ایران را از اروپا یا ژاپن و امریکا متمایز می سازد؟! صدر و ذیل حرف آنان این است که در اینجا حجم صادرات غیرنفتی ناچیز است و تولید ناخالص داخلی پائین است. ترجمه زمینی این حرف آن است که سرچشمه واقعی اضافه ارزش ها و محصول اجتماعی کشورها نه کار اضافی توده های کارگر بلکه تکنیک محیرالعقول کامپیوتری، ماشین آلات فوق مدرن، صنعت عظیم الجثه و عوامل تکنیکی بارآوری عالی کار است!! اینهاست که تولید ناخالص داخلی را به اوج می برند و وقتی که

وجود دارند و نقش این عروج را خوب ایفاء می کنند، سرمایه داری هم وجود دارد. وقتی این ها در سطح دلخواه نیستند، تولید ناخالص هم حال و روز خوبی نخواهد داشت و سرمایه داری هم موجود نخواهد بود!!! پس این نیروی کار نیست که اضافه ارزش ها، سرمایه ها و ثروت ها را تولید می نماید، تکنولوژی، ماشین آلات و بخش ثابت سرمایه است که این ها را می آفریند!!! درونمایه حرف ناسیونال رمانتیسیست ها این است. اینکه آن را استتار کنند یا حتی بعضاً نسبت به آنچه می گویند، اشعار نداشته باشند، در اساس موضوع تغییر زیادی پدید نمی آورد. آنچه از حیثه فهم این جماعت بیرون است این مسأله نه چندان پیچیده است که کل اضافه ارزش های تولید شده در سطح جهان حاصل استثمار کل طبقه کارگر جهانی است. سرمایه اجتماعی هر کشور و هر بخش از سرمایه جهانی در چهارچوب تشکیل نرخ سودها و متناسب با قدرت رقابت و ترکیب شرائط تولیدی خود، سهمی از این اضافه ارزش کل را استحصال می کند. پافشاری بر اینکه کدام بخش اضافه ارزش ها در کجا، توسط کدام بخش طبقه کارگر تولید شده است کاری عمیقاً غیر علمی و در تعارض با نقد مارکسی اقتصاد سیاسی سرمایه داری است. در یک کلام وقتی که ناسیونالیست های رمانتیسیست، سرمایه داری بودن و نبودن جامعه را به حجم صادرات و میزان تولید ناخالص

داخلی ارجاع می دهند و همزمان کم و کیف همه این عوامل را به طور یک طرفه به سطح تکنولوژی و مدرنیزاسیون ماشین آلات و مؤلفه های تکنیکی بارآوری کار می آویزند، عملاً سرچشمه تولید تمامی اضافه ارزش ها را نیز نه بخش متغیر سرمایه بلکه سرمایه مستقل از بخش ثابت و متغیر آن می پندارند.

۳. ناسیونال رمانتیسیسم بورژوازی در محاسبات خود برای تناقضات ذاتی غیرقابل مهار سرمایه هیچ موضوعیتی قائل نیست. وقتی که سرمایه داری نه با رابطه خرید و فروش نیروی کار، بلکه با ارتفاع برج های مؤسسات مالی و میزان عظیم الجثه بودن کارتل های صنعتی تعریف می شود، آنگاه برای قبول تسلط دهه های متمادی سرمایه داری در یک جامعه نیز فقط ارتفاع همین برج ها و درجه عظمت همین کارتل هاست که مورد جستجو قرار می گیرد. اگر ارتفاع این برج ها و جثه این مؤسسات طبع آزمند رؤیاباف عاشقان سینه چاک مام میهن را ارضاء نکند، آنگاه ۵۰ میلیون نفوس طبقه کارگر باید حتماً قبول کنند که اینجا سرمایه درای نیست و کل استثمار توحش بار و بی حقوقی ها و قتل عام هائی که می شوند، نه از ناحیه نظام بردگی مزدی که زیر سر موجود منافیزیکی مرموزی به نام اقتصاد رانتی و استبداد نفتی است. در این رابطه نیز چیزی که ناسیونال رمانتیسیست ها قادر به درک آن نیستند، تأثیر تناقضات ذاتی سرکش سرمایه بر پیچ و خم تحقق رؤیاهای و هم آلود آنان است. ناموزونی عمیق توسعه، ناهمگونی بدون هیچ مهار بارآوری نیروی کار، اختلاف بی عنان قدرت رقابت، تفاوت فاحش و غیرقابل کنترل میزان حضور در بازار جهانی، نامتوازنی سرکش سهمی شدن در کل اضافه ارزش ها و تمایز حیرت بار ترکیب آلی، برای بخش های مختلف سرمایه جهانی پدیده ای کاملاً ذاتی و غیرقابل تحدید و مهار در هستی نظام سرمایه داری است. امکان اینکه در چهارچوب وجود و حاکمیت این نظام، بخش صنعت و تولیدات صنعتی تمامی جوامع سرمایه داری دنیا به اندازه هم و همه آن ها به اندازه امریکا، آلمان، ژاپن، سوئد، انگلیس یا حتی فرانسه رشد کند به هیچ وجه موجود نیست. قبول احتمال وقوع چنین رویدادی به همان اندازه غلط است که آدم هائی تصور کنند سرمایه با هر چه بیشتر خشک نمودن یگانه سرچشمه تولید سودهایش باز هم می تواند وجود داشته باشد. احتمالی که فقط ناسیونالیست های رمانتیسیست می توانند آن را در شیارهای مغز خود جاسازی کنند. سرمایه خود سد راه توسعه خود است. سرمایه رابطه تولید اضافه ارزش و سرمایه های هر چه عظیم تر و کوه پیکرتر است. این فرض که دنیای سرمایه داری یکسره جنرال موتورزها، بنزها، میکروسوفت ها، اریکسونها و میتسوبیشی ها گردد، متضمن این معنی کاملاً بی معنی است که کل سرمایه جهانی در بالاترین ستیغ ممکن ترکیب ارگانیک و در شرائطی که نرخ سودها زیر فشار همین ترکیب آلی قادر به خروج از نقطه نزدیک صفر نیست، باز هم می تواند بر روی پای خود باقی ماند!! انگاره ای که فقط ذهن ورشکستگان خیالباف بورژوازی می تواند خود را با آن مشغول سازد. نامتوازنی در کسب شرائط متفاوت تولید، ترکیب ارگانیک، درجه بارآوری کار اجتماعی، قدرت رقابت و توسعه انباشت جزء لاینجزای ذاتی شیوه تولید سرمایه داری است. اینکه تعداد کثیری از جوامع سرمایه داری دنیا به رغم داشتن وسیع ترین شمار توده های کارگر، ابعاد هر چه هولناک تر استثمار نیروی کار، قتل عام حداقل معیشتی جمعیت عظیم کارگران، به رغم تمامی این ها، باز هم به لحاظ حجم صادرات و سهمی که از کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی نصیبشان می گردد، موقعیتی متفاوت و پائین تر از برخی جوامع داشته باشند،

پدیده گریزناپذیر نظام بردگی مزدی و جبر تقسیم کار درونی این نظام است. رجوع به این تفاوت ها برای یافتن پایه انکار تسلط سالیان دراز سرمایه داری بر این جوامع، نه تئوری که مضحکه تئوری بافی است.

مطلب را با چند جمله کوتاه خطاب به توده های کارگر، از جمله دانشجویان خانواده های کارگری تمام کنم. بنیاد هستی سرمایه با مسخ، بازگونه نمائی و تحریف کل واقعیت های اجتماعی موجود در رابطه کار و سرمایه و آنتاگونیسم ذاتی میان طبقه کارگر و بورژوازی عجین است. این وارونه پردازی ها و تحریف ها در هزاران شکل، در وسعتی به طول و عرض دنیای موجود، به شمار نامتناهی زبانها و شیوه های مختلف کشف شده و همیشه در حال کشف انجام می گیرد. متفکران و نمایندگان سیاسی طبقه سرمایه دار از اقتصاددان و جامعه شناس و سیاستمدار و روانکاو و فیلسوف گرفته تا کشیش و ولی فقیه و کاهن معبد هر کدام به نوعی و با زبانی برای انجام این رسالت تلاش می کنند. در این میان جماعتی هم اصرار دارند تا اللقاء کنند که ریشه استثمار، محرومیت، فقر، حقارت، تبعیضات فاجعه بار جنسی، اعتیاد، زن و کودک کشی و مصائب دیگر دامنگیر طبقه ما، نه در وجود و حاکمیت سرمایه داری که در ناکجاآبادهای موهوم کشف شده توسط آنان است. بند بند زندگی هر کارگر ایرانی کوبنده ترین کیفرخواست علیه این عموافریبی هاست. باید با چوب همین کیفرخواست طبل رسوائی تئوری بافی این دانشوران عالی مقام بورژوازی را در فضای فکر توده های طبقه خویش به صدا در آوریم.

ناصر پایدار - نوامبر ۲۰۱۱